

فرهنگ بزرگ سخن از منظر کتاب نفثة المصدور*

حسین علیقلی‌زاده (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی)

با توجه به اینکه کتاب نفثة المصدور جزء کتابنامه ۱ فرهنگ بزرگ سخن است، یعنی جزء کتاب‌هایی است که در استخراج شاهد از آنها استفاده شده است و طبق نظر مؤلفان فرهنگ، «در گزینش واژگان قدیمی، معیار ما ثبت آنها در بیش از یک متن بوده است، بنابراین تک‌شاهد‌ها را نیاورده‌ایم، مگر این که قرینه دیگری آن را تأیید کرده باشد. منظور از «قرینه دیگر»، واژه همسان یا کاربرد واژه در ترکیبی دیگر، تأیید فرهنگ‌های موجود، و مانند آنهاست» (انوری ۱۳۸۲، ج ۱، ص بیست و شش)، پس انتظار این است که واژه‌های به کاررفته در نفثة المصدور که در کتاب‌ها و متون دیگر نیز به کار رفته است، در فرهنگ بزرگ سخن ضبط می‌شد، حال آنکه این گونه نیست و بسا واژه‌ها و ترکیبات و عباراتی که در این کتاب به کار رفته، در

* بر خود فرض می‌دانم از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر صادقی سپاسگزاری کنم که این مقاله را به دقت مطالعه کردند و نکات ارزشمندی را در اصلاح آن یادآور شدند.

فرهنگ سخن نیامده است. نگارنده در مطالعه کتاب نفثة المصذور، بارها برای کشف معانی متن پر از ابهام و ابهام کتاب و لغات مشکل آن، ناگزیر به مراجعه به فرهنگ لغت بود. فرهنگ بزرگ سخن به علت روشن بودن تعریف مدخل‌ها و تقسیمات معنایی گسترده آنها، بیشتر مورد مراجعه بود. در این مراجعات متوجّه اشکالاتی در این فرهنگ شدم که در این نوشته به آن خواهم پرداخت. این اشکالات عبارت‌اند از:

۱) کلمات و ترکیبات و عباراتی^۱ که در کتاب نفثة المصذور به کار رفته اما در فرهنگ سخن مدخل نشده‌اند.

أحناء ضُلوع ۸/۴-۷ «أحناء» در سخن آمده است، ولی «ضُلوع» و «أحناء ضُلوع» هیچ کدام ضبط نشده است. أزرار ۷/۱۰۱، از سر پای انداختن ۷/۸-۸، استرقاق ۹/۶۰، اصحاب دیوان ۹/۹۴، اصحاب مشأمه ۱/۴۳، انبانچه نرم کردن ۹/۷۶، اندرون‌دار ۹/۳، انطواء ۵/۳، أنین‌المهجو ۹/۷، اهل عرصات ۴/۹۲، با جانبی بودن ۳/۱۰، باز ماندن به چیزی یا کسی ۳/۲۲-۲، بربالیدن ۱۰/۷۲، بر هم نهادن ۸/۱۶، ۶/۸۵، بَلالَه ۱۶/۲۱، به جان گردانیدن ۶/۹، به حبل عنکبوت بر افلاک رفتن ۱۰/۱۰۹ و ۲، به سر قیام نمودن ۹/۳، به عصا فروخزیدن ۵/۷۵، به کیل عطار خرمن خاک پیمودن ۵/۱۰۹، به مُصِرّی برداشتن ۱۳/۳۱، به میان انگشت فرورفتن ۱۱/۸۱، ۶/۱۱۰، پنجه مریمی و پنجه مریم ۶/۹۳، پیراهن گازی ۸/۹۹، بُعج ۱۲/۴۹، تجفاف ۷/۴۰، تسالب ۷/۵۴، ثنیه ۷/۱۰۷، جوهر شب‌افروز و گوهر شب‌افروز ۵/۴۲-۴، ۱۲/۴۲، چشچش ۶/۴۰، حاشا المولی ۱/۱۲، (ترکیب حاشا المجلس نیز که در متون کاربرد دارد، در سخن نیامده است.) حاکم قضا ۴/۷۴، حدود بیض ۳/۱۹، حَشَر گشتن ۱/۴۳، حشم کردن ۱۱/۱۰۳، حُقّة نهی ۱۰/۱۲۲، حیه

۱) مراد از «کلمات و ترکیبات و عبارات» در همه جای این مقاله، معنای عام آنهاست نه معنای تخصصی آنها در زبان‌شناسی و دستور زبان.

۲) برای پرهیز از اطناب، شاهد را در جایی که لازم نبوده نیاوردیم و تنها به ذکر شماره صفحه و سطر به ترتیب از راست به چپ اکتفا کردیم که نشانی کلمه و یا ترکیب به‌کاررفته در نفثة المصذور را نشان می‌دهد.

۲/۷۸، خاک‌توده و خاک‌توده غدار ۵/۶۸، ۱۱/۳۵، خَدَّاع ۴/۳۷، خدرنق ۲/۷۴، خر فرا کاروان کردن ۷/۷۵، خُلاله: ج: خُلالات ۲/۶۱، خِناق ۲/۶۴، خورنق ۲/۷۴، در بن دندان کسی رفتن ۲/۱۲۰، درخت دوزخیان ۱۲/۱، دردخنده ۱/۱۲۵، درود چیزی [را] دادن ۵/۱۸ و ۶، دست در نهادن ۲/۲۳، دست در یکدیگر زدن ۱۰۸/۵-۶، دست گرد جهان برآوردن ۷/۱۴، دست و پای از کار بردن ۶۷/۵-۶، دست و پای از کار رفتن ۶/۸۷، دفتر مذکوران ۹/۱۲۱، رُبَّما ۷/۷۳، رسن فرا امل دادن ۵/۷۳، رشته فرا هوای کسی دادن ۹۷/۳-۴، رَنه ۸/۲۵، روزگار کسی یا چیزی بودن (نبودن) ۱۱/۲۰، زیر و زیر کسی به باد بردادن ۱۰/۷۸، زحمت‌آشیان ۴/۱۰۳، سپیدکار ۱۳/۴۱، ۱۰/۹۹، سپیدگلیم ۸/۹۹، سر بر کف دست گرفتن ۱۰/۲۱، سر جوال باز داشتن پیش هر کسی ۴/۷۶، سر فرا بستن با کسی ۵/۱۲، سعادت‌ریزه ۱۲/۱۱، سنَمار ۱۰/۷۳، سوء الحَظ ۱۰/۵، سودا بر سر زده ۱۱/۳، سَوَفَ ۷/۷۳، شاهی‌بنیاد ۲/۷۴، شَجَرَة شمشیر ۱۱-۱۰، شمارِ خانه به بازار راست نیامدن ۹/۱۰۰-۸، شوم‌پی ۶/۸۳، صاخَّة عظمی ۷/۶۴، صادر و وارد ۱۲/۱۰، (کلمات این ترکیب جداگانه در سخن آمده، ولی به صورت ترکیب نیامده است، حال آنکه در همه شاهد‌ها به شکل صادر و وارد یا وارد و صادر است.) عِبْدَةُ نوشتن به کسی ۹/۱۰۶، عجب‌الزَّمان ۴/۸۳، عذار در خدمت کسی سبز کردن ۷۶/۴-۵، عَرَض‌ریزه ۱۰/۳-۴، عضب ۸/۱، عَظُم ۱۰/۱۱۰، عون ۱/۱۹، عین (= زر) جوزا ۸/۴۹، («عین جوزا» یا «زر جوزا» در فرهنگ سخن نیامده و در زیر مدخل «جوزا» هم به این معنی که «عین جوزا» یا «زر جوزا» زر کم عیار است، اشاره نشده است.) غالبه‌سای بر دست گرفتن ۱۳/۹۹، فاوا بردن ۱۳/۳، فرات ۸/۱، فرا چشم آمدن (نیامدن) پیش چیزی (کسی) ۷/۱۱۰، فرا سر چیزی رفتن ۱۳/۲۶، ۱۱۰/۲-۳، فراغت‌ریزه ۱/۱۱۹، فضل‌ریزه ۱/۱۵، قربت‌ریزه ۳/۱۳، قَزَعُ الخَریف ۶/۵۴، قُلُّل ۶/۴۰، قلم از ذکر کسی شکستن (= قلم شکستن از ذکر کسی) ۱/۱۲۰، قلم کشیدن در نام کسی ۱۲/۱۱۹، ۱/۱۲۰، کام از کام نهنگ برآوردن ۱۵/۲-۳، کام در کام کسی شکستن ۶/۱۴، کف بر سر آوردن ۱۳/۴۸، کم عیار ۸/۴۹

۸/۷۸، کهنه‌دول ۷/۷۵، گاوریش ۳/۸۵، گوش باز داشتن ۳۹/۱۰-۹، متنگ‌روار ۳/۶۵، مُسترجع ۳/۸۱، مکشوف‌تن ۶/۹۲، میان را چست بستن چیزی را (به چیزی) ۷/۱۳، نرم و درشت چشیدن ۷/۶-۸، نسخه از چیزی بردن ۷/۱۱۸، ۶/۱۲۳، نفایات ۱۰/۵۹، ۱۰/۸۰، نقمات ۴/۱۸، واهی‌نهاد ۲/۷۴، هوای دو دم ۲/۱۰۱.

۲) ناهمخوانی شاهدها و مدخل‌ها

از نمذ چیزی کلاه کردن. «پخته‌خواری چند که هم از این نمذ کلاه کرده بودند، و هم بر این راه چاه کنده، از این دقیقه غافل گشتند». (۷/۲۲)

عبارت فعلی بالا در سخن به اشتباه بدین‌گونه آمده است: «از این نمذ کلاه کردن». با توجه به شاهدهای مختلف این ترکیب، شکل صحیح، از «نمذ چیزی کلاه کردن» است. جای باز پرداختن. «صبر آواره، یکباره، جای باز پرداخت». (۱۱/۱۲۰)

در فرهنگ سخن ترکیب بالا مدخل نشده و شاهد ذیل مدخل «باز پرداختن» آمده است. در دو شاهد دیگر از همین کتاب ترکیب «جای باز پرداختن» عیناً آمده است. (+ ۱۰/۱۱۳ و ۱/۶۷)

دست کسی در گل گرفتن. «جهان پیر هنوز به خضاب قیر مشغول نشده، دست همه در گل گرفتند». (۵-۶/۱۰۰)

این شاهد در زیر مدخل‌های «دست» و «گل» به صورت «دست کسی [را] در گل گرفتن» و «در گل گرفتن» آمده است. در صورتی که باید در زیر هر دو مدخل «دست» و «گل» بیاید و یکی به دیگری ارجاع داده شود.

غبار کسی یا چیزی نشکافتن. «اوست... که ابنای عهد در وفای عهد غبار او نتوانند شکافت».

سخن این شاهد را در ذیلِ مدخلِ «غبار کسی را شکافتن» آورده است، درحالی‌که این ترکیب و ترکیب‌هایی شبیه این (گرد چیزی یا کسی نیافتن؛ به گرد کسی یا چیزی نرسیدن؛ در گرد کسی یا چیزی نرسیدن) بیشتر به صورت منفی می‌آیند.

کیسه بر دوختن از چیزی. «صاحبِ آمد در آن چند سال... انواع بندگی و افکندگی... تقدیم کرده، و از حضرت به مواعیدی که از آن، کیسه استظهار بر توان دوخت، و بر آن، کمر عبودیت بر توان بست، موعود بوده، و از اقران و امثال... به قبول حضرت ممتاز گشته، بدین اسباب تراکم گرفته، و موجبات فراهم‌آمده، چند خسته پای شکسته از زیر شمشیر جسته، بدو پناه جسته بودند». (۵/۵۹)

این شاهد در فرهنگ سخن با ساختاری نادرست برای زیرمدخل «کیسه بردوختن» این‌گونه آمده: «رسولان حضرت... از حضرت به مواعیدی که از آن، کیسه استظهار بر توان دوخت... موجبات فراهم آمده». در سخن «رسولان حضرت» فاعل جمله شده که در نفثة المصدور مفعول است و فاعل جمله، صاحبِ آمد است.

نرم و درشت چشیدن. «در عراق بسی پرده‌ری ورزیده، تا به نهانند کارش بالا گرفته، نرم و درشت فراوان چشیده، تا به تصدُر رسیده». (۷۶/۸-۹)

شاهد بالا در سخن برای زیرمدخل «نرم و درشت»، ذیلِ مدخلِ «نرم»، به صورت اسمی آمده است و متناسب با شاهد، به صورت عبارت فعلی نیامده است.

۳) اشتباه بودن معنی مدخل

بر آتش دادن. «اگر هوای خراسان بر آتشم ندادی، غم‌های جهان را باد پندارمی». (۱۰/۱۱۷)
در سخن ترکیب بالا این‌گونه معنی شده است: «(مجاز) نابود کردن؛ بدبخت کردن». با توجه به متن، این معنی درست نیست، زیرا عشق به خراسان نویسنده را که در غربت

افتاده است، مضطرب و پریشان‌خاطر کرده است؛ نه اینکه او را نابود کند یا بدبخت کند؛ پس معنای کنایی در شاهد بالا «به اضطراب افکندن» است. (یزدگردی)^۳

پای‌کوب. «رؤوس را رؤوس در پای‌کوب افتاده». (۷/۲)

سخن این مدخل را با همین شاهد این‌گونه معنی کرده: «جایی که در آن پا به زمین کوبیده می‌شود» که مفهوم روشنی ندارد. پای‌کوب در اینجا به معنی «راه‌گذر و محل تردد مردم است که بر آن پای نهند». (یزدگردی)

دست از کار رفتن. «هم کار ز دست رفته، هم دست ز کار». (۹/۵۲)

سخن این ترکیب را به معنای «ناتوان شدن» آورده، ولی با توجه به جمله کنایی قبل از آن و نیز همین کنایه در بافت کلام، معنای درست آن «مأیوس شدن» است. (یزدگردی)

ذوابل. «به استعراض جیوش و عساكر و تثقیف ذوابل و تحدید بواتر مشغول بایستی بود» (۱/۱۸). سخن ذوابل را این‌گونه آورده: «[ج ذابل]، باریک». و گفته است که: «به صورت صفت پیشین و در معنای مفرد به کار می‌رود» و شاهد زیر را آورده است: «اصحاب قابوس... اصناف آن جمع می‌شکافتند و ذوابل صعاد از مناهل اکباد سیراب می‌کردند (جرفادقانی: ۲۳۸)».

با توجه به شاهد نفثة المصذور و همچنین شاهد ترجمه تاریخی یمینی از جرفادقانی، معنای درست این است: «جمع ذابله: نیزه باریک چسبیده پوست» (یزدگردی). «ذابله: ج ذوابل: مونث ذابل... الذوابل: صفة للرماح. يقولون «الرماح الذوابل» ای الدقیقة. الرماح نفسها اقامة للصفة مقام الموصوف». (المنجد، ذیل ذبل)

۳) معانی واژه‌ها و ترکیباتی که از کتاب نفثة المصذور، تصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی ذکر شده، بعد از معنی و تعریف و یا احیاناً توضیحات، به نام خود استاد در داخل پرانتز به صورت (یزدگردی) نشان داده شده است.

سخن مفرد ذوابل را «ذابل» ذکر کرده، حال آنکه مفرد ذوابل، به نقل از المنجد «ذابله» است و جمع ذابل، با استناد به المنجد «ذُبل» و «ذُبل» است. در شاهد مذکور در فرهنگ سخن واژه‌ای به کار رفته که خود این واژه در فرهنگ سخن مدخل نشده است، و آن واژه «صعاد» است. (لازم به ذکر است که برای پیدا کردن معنی این لغت، بیش از دوازده فرهنگ فارسی مهم را جستجو کردم؛ ولی در هیچ‌کدام از آنها این لغت را نیافتم).^۴

عتاق. «شهوآت عشق را بر صّهوات عتاق برنگزیدی؟!». (۲/۱۹)
فرهنگ سخن ذیل مدخل «عتاق» شاهد بالا را آورده و یک معنا برای آن ذکر کرده و آن «آزادی» است، درحالی‌که اولاً «عتاق» بیش از یک معنی دارد؛ ثانیاً در اینجا به معنای «آزادی» نیست، بلکه در این شاهد «عتاق» جمع «عتیق» به معنای «اسب نیکو و نجیب» است. مؤید آن «شهوآت جمع صهوه: نشستگاه اسب» (یزدگردی) است. «عتیق: فرس عتیق. ج عتاق: رائع». (المنجد، ذیل عتق)

۴) ناقص بودن معانی مدخل‌ها

در بعضی از مدخل‌های سخن، اگرچه معنی یا معانی آنها با ذکر شاهد به صورت درست و دقیق نوشته شده، ولی شاهد یا شاهد‌های دیگری در کتاب نفثة المصدور موجود است که معنی یا معانی جدیدی را از آن مدخل نشان می‌دهد که آن معانی در سخن ضبط نشده، اما در فرهنگ لغت‌های پیشین و منابع دیگر آمده است، البته نه در یک فرهنگ خاص.

۴) صِعاد: «صَعَدَ: چوب نیزه که راست می‌روید و نیازی به راست و صاف کردن ندارد، گیاه نی، ج صِعاد». (المعجم الوسیط، ذیل صَعَدَ)

آتشی. «آن خاکساران آتشی را خاک سوی مکمن اجل می‌راند» (۱۲/۳۳)؛ «از نهیبِ او زهره در دل خاکساران آتشی آب می‌شد». (۱۱/۴۵)

سخن معانی مختلفی برای «آتشی» آورده است که یکی از آنها که مرتبط و نزدیک به معنی این واژه در شاهدهای بالا است «تند مزاج، عصبی مزاج» است که در سخن برچسب «گفتگو» دارد، ولی معنی آن در شاهدهای بالا غیر از آن معانی مذکور است: «آتشی با یاء نسبت، سزاوار و مستحق آتش، دوزخی و نیز خشمناک و آن که مزاج آتش دارد، می‌سوزاند و تباه می‌کند». (یزدگردی)

اختلاف. «در اختلاف روایات تأملی فرمایید، که محلّ نظر است». (۳/۳۹)

«اختلاف» در اینجا به معنی «گوناگونی، کثرت و تنوع» است که در سخن این معنی ضبط نشده است. «اختلاف» در این کاربرد اسم است که صفت آن، «مختلف» به معنای «متعدد و گوناگون» است.

أخلاف. «آن رضيع أخلاف حرب، طعن و ضرب، یک نوبت نه، بل هزار، دیده است» (۱۳/۷۲). معنی سخن: «ج خَلَف: فرزندان، بازماندگان». اخلاف: جمع خَلَف: پستان، مطلقاً پستان شتر، پستان گوسفند. سر پستان ستور و مردم. در اینجا مطلق پستان مراد است». (یزدگردی)

از کسی حساب گرفتن. «از آن بی‌حمیت سست پیوند سخت حمایتی حساب گرفته» (۱۲/۵۹). معنی سخن: «گفتگو» (مجاز) از کسی حساب بردن، اطاعت کردن یا ترسیدن از او. معنی شاهد مذکور: «او را معتبر داشتن». (یزدگردی)، او را مورد احترام قرار دادن، ارزش و احترام برای او قائل شدن.

اعادت. «پیاپی اجازت انصراف... و دستوری اعادت... می‌جستم». (۱۱/۳۴)

یکی از معانی «اعادت» در سخن «بازآوردن» و «بازگرداندن» است که در قیاس با مصدر باب افعال در زبان عربی، در زبان فارسی نیز به صورت متعدی کاربرد دارد، ولی، در شاهد بالا به صورت لازم در معنای «بازگشت» یا «بازگشتن» به کار رفته است. **بارسالار**. «بارسالار ایام چون بار حوادث در هم بسته، تیغ به سرباری در بار نهاده» (۶/۱)؛ «خلقی از آسرای ارمن و دیار بکر... به حکم ضرورت با من که مقدم و **بارسالار** و مستظهر و مایه‌دار آنان بودم... روی به راه آورده». (۲/۱۰۲)

معنی ضبط شده در سخن: «آنکه سرپرستی کاروان‌های تجارتی را بر عهده داشت؛ رئیس محافظان کاروان». سخن برای این معنی به‌اشتباه شاهد دوم را آورده، ولی در شاهد اول به این معنا به کار رفته است. «**بارسالار**» معانی دیگری نیز دارد که در شاهد دوم به کار رفته است: «۱) در اصل آن که مردم را به حضور پادشاهان و امیران بار دهد (قریب به معنی امیر بار). چنان‌که فردوسی گوید: بیامد بر شاه سالار بار/ بگفتا که: جهن است با ده هزار. ۲) مجازاً فرمانده و رئیس». (یزدگردی)

بیض. «حدود بیض را بر حدود بیض ترجیح نهاده‌ای؟!». (۳/۱۹)
بیض دوم: «ج ابيض و بیضاء: شمشیر. حدود بیض: تیزی‌های شمشیر» (یزدگردی). این معنی در سخن نیامده است.

پای‌ور. «با چندین مسافت و چندین آفت جز باد کدامین پای‌ور سفر کند؟!». (۱۴/۱۰)
«صاحب پای، راه‌رو، و در اینجا به معنی مجازی آن؛ یعنی «صاحب استقامت و قوت و قدرت» نیز ایهامی تواند داشت» (یزدگردی). سخن شاهد بالا را آورده و تنها به معنای مجازی آن اشاره کرده و به معنای حقیقی کلمه، که با کلمات «سفر کردن» و «مسافت» متناسب است، اشاره نکرده است.

تجاذب. «در تجاذب نکبای نکبت، خاشاک‌وار در تسالب عواصف غربت افتاده[ام]» (۷/۵۴).

سخن این معنی را برای «تجاذب» آورده: «کشش از دو طرف؛ یکدیگر را جذب کردن». معنی ارائه‌شده در سخن، در مورد شاهد نفثة المصنوع صادق نیست. در اینجا معنی آن «خصومت یا نزاع با یکدیگر است» و بر این اساس جمله این‌گونه معنی می‌دهد: در نزاع و خصومت بین من و نکبای نکبت، من مانند خاشاک در گردباد غربت، اسیر و گرفتار شده‌ام. تجاذب: «با هم کشیدن و تنازع نمودن. تجاذب‌ها: هر دو از یکدیگر کشیدند. تجاذباً: به معنی تنازعاً است؛ یعنی با یکدیگر خصومت کردند» (یزدگردی). «جاذبه و تجاذباً الشیء: نازعه و تنازعاً ایّاه» (المنجد، ذیل جذب).

تحفظ. «تیقظ و بیداری و هوشیاری من بنده، استغفرالله، بلکه عون و نگاهداری باری... از دشمن کامی حامی و حارس می‌شد. (۱۴/۱۳)؛ تقدیر آسمانی... از شیوة تحفظ، که ستوران در ابقای نوع آن رعایت واجب شمروند، چندین هزار عاقل را غافل گردانید». (۱۱/۱۷)

«تحفظ» در شواهد بالا به معنی «هشیار و بیدار ماندن» است، (یزدگردی) چنان‌که، کلمه‌های «تیقظ»، «بیداری» و «هوشیاری» در شاهد اول، و «عاقل» در شاهد دوم این معنی را تأیید می‌کنند. در سخن به این معانی اشاره نشده است.

ثنيه. «این ثنيه جهانی را در اُنیاب هلاک نهاده است». (۷/۱۰۷)

«ثنایا» جمع «ثنيه» است، و ثنيه در سخن نیامده است، ولی صورت جمع آن، یعنی ثنایا، با معنی ناقص آمده است. ثنایا [ج ثنيه]: دندان‌های پیشین. معنای دیگر آن که در سخن نیامده و در شاهد بالا به کار رفته است: «راه دشوار در کوه، جمع: ثنایا. راه دو کوه، راه به سوی کوه» است (یزدگردی)، و در شاهد بالا به قرینه «اُنیاب» ایهام تناسبی با معنای دیگر آن، دندان پیشین، دارد.

جاریه. «بر لوح شکسته کشتی، تمنی جاریه بهشتی پخته!». (۴/۴۱)

«جاریه» به قرینه «کشتی» ایهام تناسبی با معنای دیگر آن دارد: «کشتی بزرگ، کشتی روان». (یزدگردی) در سخن دو معنا برای آن آمده است؛ ولی معنای ذکرشده در فرهنگ سخن نیامده است.

جزم. «در دل سر مویی نه، که تیر جزمی از آسیب زمانه بدو نرسیده است». (۴/۷)
در سخن به سه معنی این کلمه اشاره شده، ولی معنای دیگری نیز دارد: «بریدن، و در اینجا «جزم» به معنی «جازم» است از باب «زیدٌ عدلٌ»، و «تیر جزم» یعنی تیر جازم و قاطع و نافذ». (یزدگردی)

دامن کشیدن. «سحاب با همه تندی در اذیال آن دامن کشد». (۳/۱۰۶)
معنی سخن: «(مجاز) دوری و کناره‌گیری کردن». دامن کشیدن در شاهد بالا کنایه است از «به آهستگی و تأنی سیر کردن». (یزدگردی)
دراز کشیدن. «بازین همه که از غایت احتراز رعایت ایجاز کردم، و از خوف ملالت دراز نکشید، در حساب دارم، که در وقتِ مطالعه آن «چه بسیار گوی و نادانست» بر خاطر شریف خواهد گذشت». (۱/۱۱۱)

معنی «دراز کشیدن» در شاهد بالا علاوه بر معنای ای است که در سخن به آن اشاره شده است، در اینجا معادل فارسی برای «اطناب» یا «تطویل» در آرایه‌های ادبی است که عبارت است از: «سخن را بی‌فایده به درازا کشانیدن و لفظ را زاید بر اصل و بیش از معنی مراد آوردن. در کلیله و دمنه (ص ۱۱۹، س ۸ و ۹) آمده است: ... گفت: ای پدر کوتاه کن و درازکشی در توقف دار...». (یزدگردی)

دست‌نشین. «دست‌نشینی است که از صدور حکایت می‌کند». (۱۴/۳)
سخن این معنا را برای «دست‌نشین» آورده است: «آن که بر مسند می‌نشیند، مسندنشین»، درحالی‌که در شاهد بالا، دست‌نشین، وصف قلم است.

دفتر. «دفتری که چون بخواندی، جز: المُسْتَرْجَعُ مِنَ أُنْعَامِ الْإِمَامِ... ندیدی». (۳/۸۱)

در سخن معانی متعدّد این کلمه آمده، ولی معنایی که کاربرد قدیم این کلمه را نشان دهد نیامده است.

معنای «دفتر» با توجّه به شاهد بالا این است: «جریده‌ای که در او ثبت اموال باشد. اوراق فراهم آمده و به هم پیوسته‌ای که در آن حساب‌ها و نظایر آن، از اموری که حفظ آن را خواهند، یادداشت و ثبت کنند». (یزدگردی)

رحال. «برخیز و راحله آمال بدان کعبه اقبال امت و محط رحال کرامت انداز». (۱۰/۷۱)

معنی آمده در سخن: «ج رحل: اسباب و اثاثیه؛ بارها». همچنین در زیر مدخل «رحل» مفرد رحال، همین یک معنا آمده است و به معنای دیگر آن اشاره نشده است.

رحال: «ج رحل: پالان شتر، رخت و جای‌باش مرد» (یزدگردی). «رحل: ج رحال: ما يُجْعَلُ عَلَى ظَهْرِ الْبَعِيرِ كَالسَّرَجِ؛ ما تستصحبُهُ مِنَ الْأَثَاثِ فِي السَّفَرِ؛ يُقَالُ «حَطَّ رَحْلُهُ وَ أَلْقَى رَحْلَهُ» أَيْ أَقَامَ». (المنجد، ذیل رحل)

سر وقت. «بی‌شک در این سر وقت از هر آفریده... که اندک‌مایه کینه در سینه دارد... انتقام کشد» (۳/۲۲)؛ «از آن بی‌حمیت سست پیوند سخت حمایتی حساب گرفته، که هر آینه در این سر وقت چون کرام، اکرام از واجبات مذهب مروّت شمرد» (۱۲-۱۳/۵۹)؛ «کجا در حساب بود، که در این سر وقت، که مردم سر سر ندارد، دشمنی‌گی... از سر آغاز گیرد؟!» (۱/۸۵). معنی «سر وقت» در سخن: «۱) سراغ، پرسش، جستجو (۲) جایگاه، مقام». همچنان‌که مشاهده می‌شود معنای «سر وقت» در این شاهدها غیر از آن دو معنایی است که در سخن آمده است. «در اینجا ظاهراً مراد حال به‌خصوص و وضع مشخص و معین و خاصی است که آدمی در آن قرار گرفته است». (یزدگردی)

عرصات. «اصحاب مشأمه در عرصات حضرت حشر گشته، و میمنه بی‌خبر». (۱/۴۳)

در شاهد بالا «عرصات» جمع «عرصه» به معنای «فضای گشاده و میدان، زمین گشاده و وسیع» کنار بارگاه و اطراف حضرت است که در سخن، این معنی در زیر

مدخل «عرصات» نیامده است. با معنای دیگرش؛ یعنی «محل گرد آمدن مردم در روز قیامت، صحرای محشر» با کلمه‌های «اصحاب مشأمه» و «حَشَر» ایهام تناسب دارد. غرض. «و نیز دانستند که از سر همتی... عَرَض شریف را سپر بلای غرض دنیا هرگز نگردانیده است و نگرداند». (۶/۱۰۵)

«عَرَض و عَرَض: کاله و کالا، خلاف النَّقْد. متاع و رخت و هر چیز جز زر و سیم باشد» (یزدگردی). این معانی در سخن نیامده است.

فرو شدن. «چون هنوز سعادت‌ریزه‌ای که به پر و بال آن می‌پریدم، نه چنین که هست بی‌جان بود، و روز به روز فرو شده، بدین صفت... برگشته بود... اوقات روز در ساعات شب می‌پرداختم» (۱۴/۱۱). «فروشدن» در اینجا به معنی «افول کردن، از بین رفتن و ناپدید شدن» است که در سخن ذکر نشده است.

قوانین. «قوانین و دواوین که به تواتر و توالی لیلی و ایام مُمَهَّد گشته بود، مدرّوس شد» (۷/۸۰). «قوانین: ج قانون. در اینجا مراد دفتر قانون است و آن ظاهراً دفتری بوده است که جمع مالیات نقدی و جنسی سه ساله هر موضع را در آن ثبت می‌کرده‌اند». (یزدگردی)
محاضرات. «محاضرات همه به حدیث محاضرات مبدل گشته». (۱۰/۹۴)

سخن در ذیل «محاضره» آن را این‌چنین تعریف می‌کند: «(ادبی) دانشی که از آوردن سخن مناسب از دیگری در ضمن کلام، بحث می‌کند». این معنی را در زیر مدخل «محاضرات» جمع محاضره نیآورده، درحالی‌که در شاهد بالا محاضرات در همین معنا به کار رفته است. همچنین در عنوان کتابی که ابوالقاسم حسین‌بن محمد معروف به راغب اصفهانی به نام محاضرات الادبا و محاورات البلغا تألیف کرده، محاضرات در همین معنی به کار رفته است.

۵) اشتباه بودن برچسب‌ها و اطلاعات واژگانی

أخلاف. (۱۳/۷۲) سخن: «[عر، ج. خَلَف]» أخلاف دو مفرد دارد: «(۱) جِ خَلَف. (۲) جِ خَلَف. خَلَف جِ أخلاف و خَلَفه» (المنجد، ذیل خَلَف). مفرد دوم که معنایی متفاوت از معنای اولی دارد، در فرهنگ سخن نیامده است.

از کسی حساب گرفتن. (۱۲/۵۹) سخن: «[گفتگو] (مجاز)». این ترکیب تنها مربوط به زبان محاوره نیست که برچسب «گفتگو» برای آن نوشته شود؛ بلکه همچنان که مشاهده می‌شود در متن منشور قدیمی نیز آمده است.

خشت بر خشت نگذاشتن. (۸/۱۰۲) این ترکیب در سخن به صورت «خشت رو[ی] خشت نگذاشتن در جایی»، با برچسب «گفتگو» آمده، ولی این ترکیب - البته با کمی اختلاف در شکل - در متن قدیمی نفثة المصذور نیز آمده است.

دراز کشیدن. (۱/۱۱۱) این ترکیب، با معنای «اطناب» یا «تطویل»، در حوزه کاربرد ادبیات است و برچسب آن (ادبی) است. در سخن به این معنا اشاره نشده است.

ذوابل. (۱/۱۸) سخن: «ذوابل [عر، ج. ذابل] (ص.) (قد)». علاوه بر اشتباه بودن مفرد آن، سخن هویت دستوری ذوابل را صفت نوشته که در شاهد نفثة المصذور اسم است و نشان می‌دهد که این کلمه علاوه بر صفت، می‌تواند اسم هم واقع شود.

عتاق. ۲/۱۹ سخن: «[عر.] (إِ مَص.) (قد)». «عتاق» علاوه بر اسم مصدر، اسم نیز هست. همچنان که در شاهد نفثة المصذور اسم است. در اینجا عتاق جمع عتیق (اسب نیکو و نجیب) است.

عواصِف. ۱۰/۲، ۸/۵۴ سخن: «عواصِف [عر، ج. عاصِفَه]». «عواصِف» دو مفرد دارد: «(۱) عاصِفَه. (۲) عاصِف. «عاصِف جِ عواصِف...؛ عاصِفَه جِ عاصِفات و عواصِف: مؤنث العاصِف». (المنجد، ذیل عاصِف)

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
- البستانی، فؤاد أفرام (۱۳۸۲)، فرهنگ المعجم الوسيط، ترجمه محمد بندرریگی، انتشارات اسلامی، تهران.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۸۱)، نفثة المصدور، به تصحیح و توضیح امیرحسن یزدگردی، توس، تهران.
- معلوف، لويس (۱۳۷۹)، المنجد فی اللغة، فرحان، تهران.

